

ادله مشروعیت اجتهاد

طیبه حسامپور^۱

چکیده

مسئله اجتهاد یکی از مباحث مهم و چالشی در عصر کنونی است به گونه‌ای که برای بسیاری درباره ماهیت و مباحث آن پرسش‌های زیادی مطرح شده است. بسیاری از مستشرقین یا مغرضین و دشمنان که می‌خواهند تیشه به ریشه انقلاب بزنند این اصل مهم را مورد حمله قرار داده و شبهاتی پیرامون آن مطرح کرده‌اند؛ لذا لازم است به این شبهات پاسخ داده شود. از جمله شبهات مطرح شده این است که اجتهاد دارای سابقه‌ی تاریخی نیست، بدعت است و مشروع نیست که در این نوشتار به این شبهه پاسخ داده شده است و با آوردن ادله‌ی مشروعیت اجتهاد (آیات، روایات، دلایل عقلی، سیره متشرعه) ثابت شده که اجتهاد از نظر شرع، مشروعیت دارد.

واژگان کلیدی: اجتهاد، تقلید، فقهت، فتوا

^۱ طلبه سطح چهار (دکتری) جامعه الزهراء (ع)

معنای لغوی اجتهاد

اجتهاد در لغت مشتق از ماده "ج ه د" به ضم "ج" یا فتح "ج" به معنای انجام نهایت کوششدر به دست آوردن امری است.

راغب اصفهانی می‌نویسد:

الجهد و الجهد: الطاقة و المشقة... و الاجتهاد أخذ النفس ببذل الطاقة وتحمل المشقة....

جهد و جهد به معنای طاقت و توان و مشقت و سختی است و اجتهاد، به کارگرفتن نفس است با بذل طاقت و تحمل مشقت و سختی. (راغب اصفهانی، ۲۰۸)

ابن منظور می‌نویسد:

الجهد و الجهد الطاقة؛ جهد و جهد به معنای طاقت و توان است و از ابن عرفه نقل می‌کند:

الجهد بضم الجیم الوسع و الطاقة و الجهد المبالغه و النهایه؛ جهد به معنای توان و طاقت است و جهد به معنای مبالغه و نهایت است. و آن‌گاه می‌نویسد: الاجتهاد و التجاهد بذل الوسع و المجهود؛ اجتهاد و تجاهد به معنای بذل طاقت و توان است. و الاجتهاد هو افتعال من الجهد؛ اجتهاد مصدر باب افتعال از جهد است. (ابن منظور، ۳، ۱۳۵-۱۳۳)

معنای اصطلاحی

برای اجتهاد تعاریف مختلفی بیان شده که البته اختلاف در الفاظ تعاریف اجتهاد صدمه‌ای به اصل آن نمی‌زند چون اختلاف در تبیین مفهوم اصطلاحی اجتهاد به علت اختلاف در حقیقت و ماهیت آن نیست.

محقق حلی در کتاب "معارض" تحت عنوان حقیقت اجتهاد می‌نویسد:

اجتهاد در عرف فقها عبارت است از کوشش برای استخراج احکام شرعی. بنابراین

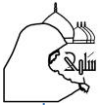
استخراج احکام از ادله‌ی شرعی اجتهاد محسوب می‌شود. (محقق حلی، ۲۵۳)

آخوند خراسانی تعریف مناسب را برای اجتهاد چنین بیان می‌کند:

اجتهاد به کار بردن همه‌ی توان در تحصیل و یافتن حجت بر حکم شرعی است. (آخوند

خراسانی، ۴۶۳)

صاحب کتاب الرأی السدید فی الاجتهاد و التقليد اجتهاد را چنین تعریف می‌کند:



اجتهاد به کار بردن توان برای تحصیل حجت بر واقع یا بر وظیفه‌ی فعلی ظاهری است. (خویی، ۹)

امام خمینی رحمته‌الله در الرسائل در توضیح روایات تفریع نوشته‌اند:
شکی نیست در این که تفریع بر اصول، اجتهاد است و اجتهاد در عصر ما جز همین تفریع نیست. پس مثل قول معصوم علیه‌السلام که «یقین به شك شکسته نمی‌شود» اصل است و احکامی که مجتهدین از آن استنباط می‌کنند، تفریعات است و تفریع، حکم به اشباه و نظایر نیست؛ مثل قیاس؛ بلکه تفریع، استنباط مصادیق و فروع از کبراهای کلی است. (خمینی، ۱۲۵/۲)

ادله مشروعیت اجتهاد

رسیدن به کمال متوقف بر انجام فرامین خداوند متعال است و انجام فرامین خداوند، متوقف بر شناخت آن فرامین است؛ علم فقه و وظیفه‌ی شناخت فرامین خداوند را بر عهده دارد و عمل فقیه، اجتهاد بوده و دیگران موظف به تقلید از او یا عمل به احتیاط هستند؛ و بر همین اساس می‌باشد که نظام اجتهاد و تقلید^۱ پایه‌ریزی شده و عده‌ای مجتهد و عده فراوان‌تری مقلد شدند.

برای مشروعیت اجتهاد ادله متعددی ذکر شده است و از آنجا که بین اجتهاد و تقلید ملازمه است و تقلید بدون اجتهاد معنا ندارد ادله جواز تقلید بر مشروعیت اجتهاد نیز دلالت دارد.

۱. دلایل قرآنی

الف: آیه نفر

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه، ۱۲۲) چرا از هر گروهی دسته‌ای کوچ نکنند تا تفقه در دین پیدا کنند و چون بازگشتند، مردم خود را بیم دهند باشد که آنان حذر کنند.

این آیه، دلالت بر وجوب نفر دارد، و هدف از نفر را تفقه و انذار بعد از آن، و غایت انذار را حذر متحذّر قرار داده است. حذر هم تنها خوف نفسانی نیست؛ بلکه تحفظ از واقع شدن در



۱ - تقلید به معنای پیروی و دنباله روی است و در اصطلاح فقهی عبارت است از: عمل کردن به آن چه مجتهد در مسائل شرعی فتوا می‌دهد. (خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵)

هلاکت است. و وقتی انذار آمد باید متحذّر، خود را حفظ کند؛ خواه از انذار منذر، علم پیدا کند، خواه نکند. پس وقتی فقیه‌ی فتوایی دارد، این فتوا متضمّن انذار است و باید تحذّر کرد، و لازمه وجوب تحذّر، حجّیت فتوای فقهی است. (خوبی، ۸۵/۱)

مرحوم آیت الله خوبی اعتقاد دارد آیه نفر به دلالت مطابقیه بر وجوب حذر بر منذرین دلالت می‌کند و دلالت التزامیه آن حجیت قول فقیه و مجتهد است در حق کسی که حذر بر او واجب است و تحذّر در هر حال واجب است. پس قول مفتی بر مستفتی تعبداً حجت است گر چه برای او علم حاصل نشود. (خوبی، ۲۶)

در اینجا و در دلالت آیه، محقق اصفهانی رحمته الله علیه اشکالی را مطرح کرده‌اند؛ به این بیان که فقاقت و اجتهادی که در صدر اول در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام مطرح بوده است، غیر از فقاقت و اجتهادی است که در زمان‌های متأخر مورد نظر می‌باشد؛ چون فقاقت و اجتهاد در صدر اول به صورت سؤال از معصومین بوده است و در آن زمان اجتهاد مصطلح مد نظر نبوده است. (اصفهانی، ۳/۴۶۶) و آن‌ها که مسائل اسلامی را فرامی‌گرفتند و به دیگران می‌رسانند، حکم مسئله‌گوهای زمان ما را داشتند نه حکم مجتهدان را، یعنی مسئله را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته و عیناً بدون هیچ‌گونه اظهار نظر برای دیگران نقل می‌کردند. (مکارم شیرازی، ۱۹۳/۸)

مرحوم آقای خوئی رحمته الله علیه و امام خمینی رحمته الله علیه این‌گونه پاسخ داده‌اند:

ماهیت فقاقت و اجتهاد به معنی معرفت احکام از روی دلیل، امر واحدی است که حقیقت آن با تغییر زمان متفاوت نمی‌شود و در زمان حاضر و صدر اول یکی است و در این معنی اختلافی وجود ندارد؛ بلکه تفاوت اجتهاد امروز و صدر اول در صعوبت و سهولت است؛ چون تفقه در صدر اول، به شنیدن حدیث بوده است و متوقف بر علوم و مقدمات مورد نیاز فعلی نبوده است. اما در زمان‌های متأخر، اگر چه نیل به مرتبه اجتهاد بر مقدمات زیادی متوقف است، ولی این فرق به معنی متغیر بودن معنی اجتهاد نمی‌باشد. لذا ادعای مغایرت مفهوم اجتهاد در امروز و صدر اول هم وجهی ندارد. (خوبی، ۱/۸۸ و خمینی، ۳/۱۶۷)

برخی دیگر نیز این‌گونه پاسخ گفته‌اند:

اجتهاد و تقلید، مفهوم وسیعی دارد بدین معنا که شکی نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد در آن زمان وجود نداشت، و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌آموختند، ولی با این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مسئله‌گویان زمان ما باشند، زیرا





بسیاری از آن‌ها به‌عنوان قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می‌رفتند و طبعاً مسائلی پیش می‌آمد که عین آن را از پیامبر ﷺ نشنیده بودند، ولی در عمومات و اطلاقات آیات قرآن مجید، وجود داشت، مسلماً آن‌ها با تطبیق کلیات بر جزئیات، و به‌اصطلاح علمی رد فروع به اصول و اصول بر فروع، احکام آن‌ها را درک می‌کردند و این يك نوع اجتهاد ساده بوده است. (مکارم، ۱۹۴/۸)

پس این آیه، هم بر حجیت فتوا دلالت دارد و هم بر جواز تقلید. (وحید بهبهانی، ۱۳۲ و خوبی، ۹۱/۱) و با توجه به این آیه می‌توان گفت آنچه مطلوب قرآن کریم است، تخصص یافتن عده‌ای در علوم دینی و پیروی کردن دیگران از آن‌هاست و این همانا تأییدی بر نظام اجتهاد و تقلید است.

ب: آیه سؤال

«فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (انبیا، ۷)

یعنی: پس سؤال کنید از اهل ذکر (کسانی که می‌دانند) اگر نمی‌دانید.

آیه، وجوب سؤال را برای افرادی که در موضوعی، آگاهی ندارند، واجب می‌داند، و سؤال هم مقدمه عمل است، نه این که خود پرسش، مقصود اصلی باشد؛ و گر نه، این، لغو است و اثری ندارد. پس، از آیه استفاده می‌شود که جاهل باید به عالم مراجعه کند که از او تعبیر به تقلید می‌شود، و فتوای عالم بر جاهل، حجیت دارد و اگر حجّت نباشد، سؤال از او لغو می‌شود. (خوبی، ۸۹/۱) و از آنجائی که آیه اطلاق دارد، جائی که برای سؤال کننده علم حاصل شود و جائی که علم حاصل نشود، هر دو را فرامی‌گیرد.

به این استدلال، اشکال شده که از آیه استفاده می‌شود بپرسید تا علم پیدا کنید و بعد بر طبق علم، عمل کنید و این ربطی به تقلید ندارد.

جواب داده‌اند:

این ادعای بسیار بعیدی است و با اطلاق آیه سازگار نیست. برای این که منظور از این گونه خطاب‌ها، تعیین وظیفه مکلف است در وقتی که علم برایش حاصل نشده باشد؛ یعنی، مکلف در وقتی که حکم را نمی‌داند، وظیفه‌اش سؤال کردن است (میرزای قمی، ۳۴۵/۴) و مستفاد عرفی از مراجعه جاهل به عالم برای عمل است، نه برای علم پیدا کردن، چنانچه مراجعه به طبیب برای عمل است، نه آن که عالم به طبابت بشود و بعد عمل کند. (خوبی، ۸۹/۱) پس معنی آیه این است که، هرگاه نمی‌دانی، از عالم سؤال کن؛ تا طبق گفتار او عمل کنی. بنابراین، دلالت آیه بر جواز رجوع به عالم و نیز حجیت قول او تمام است. (میرزای قمی، ۳۴۵/۴)

اشکال دیگری که به این استدلال وارد شده این است که مورد آیه با توجه به صدر آن که سؤال از نبوت است، درباره اصول اعتقادات است؛ چنان که قبل از آیه، چنین آمده است «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل، ۴۳) و در حقیقت مقصود آیه ردّ استبعاد کسانی است که می‌گویند: چگونه خداوند افرادی را از بین آنان به پیامبری برگزیده است؟ پس آیه در مورد نبوت است و در آن علم و معرفت شرط است و مجرد سؤال بدون اینکه برای سؤال کننده علم حاصل شود، کفایت نمی‌کند. لذا نمی‌توان با این آیه بر وجوب قبول قول فقیه از روی تعبد استدلال کرد. (خویی، ۸۸)

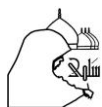
در پاسخ گفته‌اند: در مسائل اعتقادی اگر چه علم لازم است تا به دنبال آن اعتقاد بدان میسر شود اما آیه اختصاص به امور اعتقادی ندارد زیرا بسیاری از اوقات سؤال از متخصص منتهی به اعتقاد نمی‌شود و صرفاً برای عمل کردن، مراجعه به خبره می‌شود مثل سؤالی که مریض از طبیب می‌پرسد برای علاج کردن و عمل به نسخه اوست و اعتقاد و ایمان به نسخه، شرط درمان نیست. (اشرفی، ۸، آبان)

بنابراین استدلال به آیه شریفه برای اثبات ضرورت اجتهاد و تقلید بی‌اشکال است. و آیه شریفه ارشاد به یکی از اصول عقلایی و احکام عام عقلی است، و آن عبارت است از وجوب رجوع جاهل در هر فنی به عالم در آن فن. (طباطبایی، ۳۷۶/۱۲)

۲. دلایل عقلی و عقلایی

الف: سیره عقلاییه

بعد از پذیرفتن مبدأ هستی و ارسال انبیاء و اینکه بندگان خدا بی‌هدف آفریده نشده‌اند، عقل اقرار می‌کند که اطاعت از خدا ضروری و نافرمانی او موجب خروج از زیّ بندگی است و کیفیت اطاعت احکام الهی مبتنی بر علم به احکام است و این علم یا از طریق شنیدن سخن معصوم و نظایر آن است و یا به اجتهاد و یا با تقلید. راه اول برای مردم زمان غیبت ممکن نیست، راه دوم برای عموم مردم میسر نیست؛ (اصفهانی، ۱۷/۳) چون امکان ندارد تمام مردم بتوانند قدرت اجتهاد پیدا کنند؛ بلکه خداوند این استعداد را در وجود عده‌ای معدود قرار داده است و آن‌ها باید با کسب مهارت‌های علمی این استعداد را شکوفا کنند پس عقل حکم می‌کند که باید عده‌ای عالم به دین شوند و دستورات خداوند را از قرآن و روایات اهل بیت استخراج کنند و عموم مردم نیز از آن‌ها پیروی کنند.



علما (فاضل لنکرانی، ۳۸۸/۶ و طباطبایی، ۲۱۳/۱) بر جواز تقلید استدلال‌های مختلفی نموده‌اند که مهم‌ترین و محکم‌ترین آن‌ها بنا و سیره‌ی عقلا بر رجوع جاهل به عالم و کارشناس است که از قضایای فطری و بدیهی شمرده شده است. (خمینی، ۴۲۰/۲)

و انسان فطرتاً در می‌یابد که در هر حرفه و صنعتی، بلکه در هر امری که مربوط به معاش و معاد است، انسان جاهل و ناآگاه، به شخص عالم – به‌عنوان این که خُبره و اهل اطلاع است – مراجعه می‌کند، و این سیره، در شریعت ردّ نشده، و عدم رد، دلیل بر آن است که آن را امضا کرده است. (خویی، ۸۳/۱)

و مقتضی این سیره، حجّیت قول مجتهد است.

پس سیره عقلا هم فتوا را ثابت می‌کند که مجتهد و فقیه باید نظر خود را بدهد و هم تقلید را که باید جاهل به آن مجتهد رجوع کند.

ب: قاعده و جوب دفع ضرر احتمالی

اگر اجتهاد در شناخت تکالیف شرعی واجب نباشد و تکالیف شرعی را بدون آن انجام دهیم، از سویی احتمال مخالف واقع بودن آن تکلیف وجود دارد و از سوی دیگر عقل در برابر مسئولیت الهی تکالیف شرعی هیچ عذر موجه‌ای برای پاسخگویی نمی‌بیند. لذا عقل به ما حکم می‌کند برای دفع ضرر احتمالی باید احکام دین را از طریقی به دست آوریم تا بتوانیم در پیشگاه الهی معذور باشیم. (مقاله تبادل اطلاعات فقه، جلسه دوم اصول فقه ۱۵، ۱ اردیبهشت ۹۲) و آن از طریق اخذ از علما دین و اهل فن می‌باشد که این همان قبول کردن اجتهاد و تقلید است و عقل هر مکلفی این مطلب را درک می‌کند که در چنین شرایطی اجتهاد یک واجب عقلی است؛ چرا که از رهگذر این عمل، ضرر احتمالی (عذاب) دفع خواهد شد و بدون آن راهی برای دفع این ضرر نیست.

ج: قاعده و جوب مقدمه واجب

بندگان در برابر تکالیف شرعی مسئول‌اند. مقدمه این مسئولیت و انجام تکالیف، این است که دستورات الهی و وظایف شرعی خود را بشناسند. این شناخت، امر واجبی است که عقل نیز وجوب آن را درک می‌کند. و شناخت صحیح احکام جز از راه اجتهاد ممکن نیست. پس اجتهاد به‌عنوان مقدمه‌ی واجب که همان شناخت صحیح احکام دین است عقلا واجب می‌باشد.

(همان)

د: قاعده عسر و حرج



میرزای قمی رحمته الله علیه برای اثبات ضرورت اجتهاد و تقلید به لزوم عسر و حرج بلکه اختلال نظام استدلال کرده و می‌گوید: نیل به درجه اجتهاد عملاً برای همه مردم مقدور نیست؛ زیرا اگر همه مردم به اجتهاد روی آورند، موجب اختلال نظام زندگی اجتماعی می‌شود و کارهای مورد نیاز مردم مختل و جامعه از هم می‌پاشد. لذا عقل آدمی چنین حکم می‌کند که عده مستعد خاصی وظیفه تفقه و اجتهاد در دین را به عهده بگیرند و سایر مردم با تقسیم کارهای اجتماعی، دیگر امور اجتماعی را به سامان برسانند و مسائل و احکام دینی مورد نیاز خود را از آن عده‌ای که فقیه و مجتهد شده‌اند بیاموزند؛ همان‌گونه که در سایر امور به متخصصان همان کارها رجوع می‌کنند. تا تمام نیازهای زندگی اجتماعی تأمین گردد و از اختلال نظام و عسر و حرج شدید جلوگیری شود. (میرزای قمی، ۳۴۶/۲)

و چنانچه تقلید جایز نباشد، مردم به‌زحمت و مشقت می‌افتند. (فاضل تونی، ۳۰۳) یا باید تکلیف از همه ساقط شود، یا باید همه اسلام‌شناس شوند، و چون همه مکلف هستند، و از آن طرف، مردم عوام نمی‌توانند تمام دستورهای اسلام را با وجود ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، حقیقت و مجاز و... از روی دلیل بفهمند، ناچارند به اسلام‌شناسان و عارفان به احکام مراجعه کنند. (کاشف الغطاء، ۶۲ و ۱۱۰)

و این دلیل محکمی بر لزوم اجتهاد برای علما و تقلید برای عوام مردم است.

۳. سیره مشرعه

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید:

شخص عامی که قدرت بر بحث و تفتیش ندارد، جایز است که از عالم تقلید کند؛ چراکه عامه مردم شیعه، از زمان امیر مؤمنان علیه السلام تا عصر ما، به علمایمان مراجعه می‌کردند، و از آنان می‌خواستند که در احکام و عبادات، فتوا دهند، و علما هم برای آنان فتوا می‌دادند و هم تجویز می‌کردند که به فتوایشان عمل کنند. از احدی از علما هم نشنیدیم که به مستفتی بگوید:

استفتا و عمل به فتوا برای تو جایز نیست. (طوسی، ۷۳۰/۲)

مرحوم علامه حلی نیز می‌فرماید:

تقلید در فروع دین، جایز است و علما در تمام عصرها استفتا را انکار نکرده‌اند. (علامه

حلی، ۲۴۷)



بلکه از بدیهیات است که مردم عوام در اعصار پیامبر اکرم و ائمه معصوم (علیهم السلام) بنایشان بر تقلید بوده است و ضرورت هم، چنین اقتضایی را می طلبد، (وحید بهبهانی، ۱۳۲ و اصفهانی، ۴۲۱) و روایات (حر عاملی، ۱۰۶/۲۷) هم مؤید این سیره‌اند.

۴. روایات

در این زمینه می توان روایات را به چند دسته تقسیم کرد: دسته اول، روایاتی هستند که بر تفریع فروع بر اصول و قواعد، دلالت دارند و ابن ادریس، آن‌ها را در آخر السرائر نقل می کند. هشام بن سالم، از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که ایشان می فرماید:

"إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا" (همان، ۶۱ و ابن ادریس حلی، ۵۷۵/۳) همانا ما اصول و قواعد کلی را بیان می کنیم و شما فروع را بر آن قواعد، تطبیق کنید.

در روایت دیگری، احمد بن محمد بن ابو نصر، از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که امام (علیه السلام) می فرماید:

عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ (حر عاملی، ۶۲)

بر ماست که اصول کلی را بیان کنیم و بر شماست که فروع را بررسی نمایید. این دو روایت، بر صحت اجتهاد دلالت دارند؛ (ابن ادریس، ۵۷۵/۳) چون تفریع بر اصول، همان اجتهاد است. این شیوه، در زمان امام صادق (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) هم بوده، چنانچه در این عصر هم وجود دارد، با این تفاوت که تفریعات، در آن زمان، کم بوده و امروز زیاد شده است. (خمینی، ۷۲/۷۱)

استاد شهید مطهری معتقد است که این دو روایت بیانگر وجوب اجتهاد در عصر ائمه معصومین و لزوم اجتهاد و استنباط است و وظیفه فقهای اصحاب را اجتهاد می داند. (مطهری، ۱۳۳)

شیخ حر عاملی بعد از نقل این دو حدیث می نویسد: «مضمون این دو خبر بر جواز تفریع احکام بر اصول مسموعه و قواعد کلی گرفته شده از ائمه (علیهم السلام) دلالت می کند. (حر عاملی، ۵۵۴) علامه مجلسی بعد از نقل هر دو روایت می گوید: روایت، بر جواز استنباط احکام از اصول دلالت دارد. (مجلسی، ۲۴۵/۲)



دسته دوم، اخباری هستند که ما را از فتوا دادن بدون علم و بدون راهنمایی از ناحیه پیامبر و ائمه معصومین نهی می کنند، مانند روایتی که کلینی به سند صحیح، از ابی عبیده، از امام باقر نقل می کند که ایشان می فرماید:

«مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ».
(کلینی، ۴۰۹/۷ و حر عاملی، ۵/۲۷)

کسی که بدون علم و بدون راهنمایی از معصومان برای مردم فتوا دهد، ملائکه رحمت و فرشتگان عذاب، او را لعنت می کنند....

پس اگر فتوا از روی علم و یا راهنمایی از معصومان (علیهم السلام) باشد، جایز است و فتوا هم بدون اجتهاد و تقه نمی شود. (خمینی، ۷۵)

آخوند خراسانی در بحث اجتهاد و تقلید کفایه الاصول می نویسد: بعضی اخبار با مفهوم، بر جواز فتوا دلالت دارد مثل روایاتی که بر ممنوعیت از فتوای بدون علم دلالت دارد. (خراسانی، ۴۷۳)

آیت الله خوبی معتقد است که:

روایاتی که از فتوا دادن بدون علم نهی می کند به ملازمه دلالت می کند بر وجوب پذیرش فتوا اگر مجتهد با استفاده از کتاب و سنت فتوا دهد. (خوبی، ۲۹)

از آنجایی که روایت می گوید فتوا به غیر علم جایز نیست معنای آن این است که فتوا دادن از روی علم و طریق علمی جایز است و لازمه آن جواز تقلید و جواز اخذ به فتوای مجتهد و حجیت فتوای مجتهد می باشد.

دسته سوم، روایاتی هستند که ائمه معصومین (علیهم السلام) مردم را به اشخاص (با اسم و رسمشان) ارجاع داده اند. (فاضل تونی، ۳۰۵ و وحید بهبهانی، ۱۳۲ و کاشف الغطاء، ۱۰۸) مانند: محمد بن مسلم، یونس بن عبدالرحمان، زکریا بن آدم، ابا بصیر اسدی، زرارة بن اعین، عمری و فرزندش محمد بن عثمان و... که لازمه این ارجاع، حجیت فتاوی آنان است. در این جا تنها به چند روایت، بسنده می کنیم:

۱- شعبان بن قوفی می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: چه بسا نیاز پیدا می کنم که چیزی را بپرسم از چه کسی بپرسم؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: «از ابا بصیر اسدی بپرس» (مجلسی، ۲۴۹/۲)

شیخ عباس قمی در "الکنی و الالقباب" می گوید:

این خبر در عالی ترین درجه ی صحت است و عقرقوفی هم پسر خواهر اوست. (قمی، ۲۰/۱)





در این روایت برای عقرقوفی روشن است که هر جا مسئله‌ای از مسائل دین را انسان نداند باید از فردی آگاه و عالم به دین بپرسد؛ ولی می‌خواهد فرد موثق و مورد اطمینان را به دست بیاورد که از امام کسب تکلیف می‌کند. گر چه سؤال عام است و مشخص نکرده در چه نوع مسائلی است؛ اما پرسش‌های یک مؤمن بیش‌تر درباره‌ی احکام شرعی است. بنابراین روایت قطعاً استفتای احکام شرعی را در بر می‌گیرد به‌ویژه با در نظر گرفتن این که ابو بصیر از اصحاب اجماع و از فقه‌های بزرگی است که همه‌ی کتاب‌های رجال به آن اعتراف دارند.

۲- عبد الله بن ابی یعفور به امام صادق علیه السلام می‌گوید: گاهی پیش می‌آید که نمی‌توانم شما را ملاقات کنم و خدمتان برسم. اصحاب ما می‌آیند و از من سؤالاتی را می‌پرسند، در حالی که پاسخ تمام سؤالات نزد من نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: «چه چیزی مانع تو می‌شود که جواب سؤال‌هایت را از محمد بن مسلم بپرسی؟ او نزد پدرم قدر و منزلتی داشته و سخنانی را از او شنیده است. (مجلسی، ۲۴۹)

این روایت شاهد است بر اینکه رجوع بعضی اصحاب به بعض دیگر و استفتا از آنان امر متعارفی بوده است و اگر اصل استفتا از فقها رواج نداشت و جایز نبود هم این ابی یعفور این‌گونه سؤال نمی‌کرد و هم امام علیه السلام این‌طور پاسخ نمی‌دادند و او را از اصل رجوع به فقها باز می‌داشتند.

۳- علی بن مسیب (اهل همدان) می‌گوید: خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و گفتم: راهم دور است و همیشه نمی‌توانم حضور شما شرفیاب شوم. دستوره‌ای دینم را از چه کسی بگیرم؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «از زکریا بن آدم قمی که امین بر دین و دنیاست.» (حر عاملی، ۱۴، ۱۲۷)

علی بن مسیب می‌داند و برایش مسلم است که باید معالم دینش را از مجتهد و عالم دین بگیرد لذا از تعیین مجتهد می‌پرسد. سؤال علی بن مسیب و پاسخ امام نیز در تعیین زکریا بن آدم بیانگر این است که رجوع به عالم دین در زمان ائمه هم مسئله‌ای قابل توجه و متعارف بوده است.

امام خمینی رحمته الله علیه به دنبال نقل این روایت می‌فرماید:

از این روایت دانسته می‌شود که رجوع به علما برای اصحاب یک امر متعارفی بوده و می‌خواسته‌اند امام شخصی مورد اعتماد را معرفی کنند. علی بن مسیب از آنچه به آن احتیاج پیدا می‌کرد از امور فرعی از زکریا سؤال می‌کرد و زکریا هم با آنچه خداوند از فهم کتاب و اخبار اهل بیت با اجتهاد و نظر به او روزی فرموده بود به علی بن مسیب پاسخ می‌داد. (خمینی، ۲/۱۲۹)

لذا ارجاعات به این اشخاص دلالت بر جواز تقلید می‌کند و اگر فتوا و نظر این اشخاص حجت نبود و اگر برای سائل اخذ تعبدی به نظر این اشخاص جایز نبود ارجاع معنی نداشت و خود این ارجاع، نشان دهنده حجیت قول آن‌ها و جواز تقلید می‌باشد. (نور مفیدی، درس خارج فقه، ادله جواز تقلید)

دسته چهارم: روایاتی که مردم را به یک عنوان ارجاع داده که منطبق بر برخی اشخاص می‌باشد.

مانند روایات ارجاع به روات احادیث مثل روایت اسحاق بن یعقوب که در بخشی از این روایت می‌گوید: محمد بن عثمان عمری نامه‌ای به امام زمان علیه السلام نوشت و از مسائلی که در مورد آن‌ها مشکل داشت سؤال کرد. حضرت در جواب نوشتند: "وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا- فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ" (حر عاملی، ۱۴۰/۲۷)



در حوادثی که پیش می‌آید- جواب و حکم آن‌ها را نمی‌دانید- به روایان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آن‌ها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا هستم.

در اینجا ارجاع به شخص معینی نیست. به روات احادیث ارجاع داده شده است و روات احادیث یک عنوانی است که قابل انطباق بر اشخاص متعدد می‌شود.

در نحوه استدلال فرقی بین این دسته و دسته قبل نیست و مانند آن دلیل بر حجیت فتوا و نظر آن گروه است منتهی در این روایت یک قرینه روشن‌تری وجود دارد بر دلالت بر مطلوب و آن کلمه "الحوادث الواقعة" می‌باشد یعنی مسائلی که پیش می‌آید و قبلاً سابقه نداشته است. این مسائل اصلاً وجود نداشته تا بخواهد حکم آن مشخص باشد در این موارد باید با اجتهاد و استنباط حکم آن را بیان کنند. (نور مفیدی، درس خارج فقه، ادله جواز تقلید)

پس این روایت به‌طور واضحی بر جواز تقلید و حجیت قول مفتی دلالت می‌کند. دسته پنجم: روایاتی هستند که ائمه علیهم السلام به بعضی از اصحاب، به‌صراحت امر کرده‌اند که فتوا دهند. در روایتی امام باقر علیه السلام به ابان بن تغلب فرمود:

در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده. من دوست دارم که در میان شیعیانم مثل تو را ببینم.

در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام به معاذ بن مسلم نحوی می‌فرماید: «به من خبر رسیده که در مسجد جامع [کوفه] می‌نشینی و فتوا می‌دهی؟». معاذ گفت: بله. البته می‌خواستم در باره آن از شما سؤال کنم. من در مسجد می‌نشینم و هرگاه مردی می‌آید و از من سؤال می‌کند، چنانچه بدانم که او مخالف شماس است، طبق مسلک خودش به او پاسخ می‌دهم؛ و اگر بدانم از دوستان و شیعیان شماس است، آنچه از شما [به من] رسیده، به او خبر می‌دهم؛ و اگر کسی از من سؤال کرد و ندانستم که از دوستان یا مخالفان شماس است، نظریه‌های مختلفی را بیان می‌کنم و گفتار شما را لا به لای آن‌ها مطرح می‌نمایم. امام علیه السلام فرمود: «چنین بکن». من هم به کار خود ادامه دادم. (حر عاملی، ۱۴۸/۲۷)

این روایات، هم دلالت بر جواز افتا دارد و هم تقلید و رجوع به کسانی چون: ابان و معاذ را تأیید می‌کند؛ زیرا اگر فتوای او بر پرسشگر حجت نباشد، دیگر فایده‌ای در امر امام علیه السلام به افتا نیست و آن لغو می‌شود. (خوبی، ۹۳/۱)

و می‌دانیم که افتای بدون اجتهاد، ممکن نیست. (خمینی، ۷۵)
البته روایات زیادی وجود دارد که بیانگر جواز اجتهاد و وجود آن در عصر معصومین است.

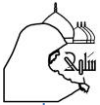
نتیجه

بر این اساس، تاکنون مشخص شد که قرآن، سنت معصومین و عقل، بر ضرورت اجتهاد و تقلید در احکام دین و مشروعیت آن دلالت دارند و هر یک به لسان خاص خود آن را اثبات می‌کنند و مسلماً چنین موضوعی هرگز قابل خدشه و انکار نیست.
بنابراین اجتهاد امری نو ظهور و از مستحدثات زمان غیبت نیست و کسی نمی‌تواند آن را بدعت و عامل انحراف فقه اسلامی تلقی نماید.



فهرست منابع

- قرآن کریم
- ۱- آخوند خراسانی، محمد کاظم، الاجتهاد و التقليد (کفایه الاصول)، ناشر: موسسه آل بیت، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه ق
 - ۲- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ناشر: دارالفکر، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق
 - ۳- اشرفی، درس خارج اصول، ۸ آبان ۹۱
 - ۴- اصفهانی، محمد حسین، نهایه الدرایه فی شرح الکفایه، ج ۳، ناشر: دارالفکر، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق
 - ۵-، بحوث فی الاصول، ج ۳، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق.
 - ۶-، الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیه، ناشر: داراحیاء العلوم الاسلامیه، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق
 - ۷- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ، ج ۲۷ و ۳، ناشر: موسسه آل البیت، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق
 - ۸- حلّی، ابن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق
 - ۹- حلّی، جعفر بن حسن، معارج الاصول، ناشر: موسسه امام علی (علیه السلام)، لندن، بی تا
 - ۱۰- حلّی، حسن بن یوسف، مبادئ الوصول الی علم الاصول، ناشر: المطبعه العلمیه، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق
 - ۱۱- خمینی، سید روح الله، الاجتهاد و التقليد، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق
 - ۱۲-، الرسائل، ج ۲، ناشر: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق
 - ۱۳-، تهذیب الاصول، ج ۳، ناشر: دارالفکر، قم، چاپ اول، ۱۳۸۲ ق
 - ۱۴- خوبی، ابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ج ۱، بی تا، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق
 - ۱۵-، الراي السدید فی الاجتهاد و التقليد، ناشر: المطبعه العلمیه، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق
 - ۱۶- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ناشر: دارالعلم، لبنان، ۱۴۱۲ ق
 - ۱۷- طباطبایی، سید محمد حسین، بررسی های اسلامی، ج ۱، به کوشش خسروشاهی، هادی، ناشر: موسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸
 - ۱۸-، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵ و ۱۲، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی، بی جا، بی تا
 - ۱۹- طوسی، محمد بن حسن، العده فی اصول الفقه، ج ۲، ناشر: محمد تقی علاقبندیان، قم، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق
 - ۲۰- فاضل تونی، عبدالله بن محمد، الوافیه فی الاصول، ناشر: مجمع فکر الاسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۵



ق

- ۲۱- فاضل لنکرانی، محمد، ایضاح الکفایه، ج ۶، ناشر: نوح، قم، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ ش
- ۲۲- قمی، میرزا ابو القاسم، القوانين المحکمه فی الاصول، ج ۲ و ۴، ناشر: احیاء الکتب الاسلامیه، قم، چاپ اول، ۱۴۳۰ ق
- ۲۳- قمی، شیخ عباس، الکنی و الالقب، ج ۱، بی نا، بی جا، بی تا
- ۲۴- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، حق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئه الاخبارین، ناشر: شیخ احمد شیرازی، تهران، چاپ اول، ۱۳۱۹ ق
- ۲۵- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱ و ۳، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا
- ۲۶- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ۵، ۱۶، ناشر: داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق
- ۲۷- مطهری، مرتضی، خاتمیت، ناشر: انتشارات صدرا، بی جا، چاپ پنجم، ۱۳۷۰
- ۲۸- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۸، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۸۵ ش
- ۲۹- مقاله تبادل اطلاعات فقه، جلسه دوم اصول فقه (۱)، ۱۳۹۲ ش
- ۳۰- نور مفیدی، سید مجتبی، درس خارج فقه، جلسه هفتاد و هشتم، ادله جواز تقلید، دلیل پنجم
- ۳۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ناشر: موسسه آل البيت، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق
- ۳۲- وحید بهبهانی، محمد باقر، الفوائد الحائریه، ناشر: مجمع الفکر الاسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق

